



امیراله محمدی

با سرمایه می لرزد
با سوزش ساز می زند
با بلبلانش آواز می خواند
و در کوه و کمر
شکار کبک خرامان می رود
چه غریبانه
در شهرمان غریبیم

سال ها
خاک شمیران خوردم و هوای
تهران
اما هنوز دلم
در کوچه های آوج
پرسه می زند
با توفانش می رقصد



سمیه مردیان

چه گرد و غباری
می ریخت بر چارچوب آئینه
تا پیدا شوند
تکه های گمشده ی تیر کمان
آنگاه که شلیک ترس
امان را می برید
و من میان
خواب و بیداری می زدم فریاد
چگونه خواهد کشید
رویای خیس ام را
رفیق کودکی
بیرون از خط پایان
طبل تو خالی بودند
همه ی باور های مترسک



حسین دلجو

آمدی در قدمت چشم قلم روشن شد
باز احساس قشنگ نظرت با من شد
آمدی آب و گل و آینه همسایه شدند
گل اشکم ز سر شوق، سر دامن شد
آمدی، یوسف گمگشته به کنعان آمد
چشم یعقوب پر از مَرهم پیراهن شد
آمدی طفلک دل بیخبر از خواب پرید
باز تکلیف غزل های شبش با من شد
بعد تو عشق به این منطقه ها آوردند
شب مردادیمان دست خوش بهمن شد
نازنین شاعر خوش خوان غزلهای بهار
آمدی در قدمت چشم قلم روشن شد



علیرضا پورامید

وہ! نگاه روشنت می از کدامین جام داد؟
کس نمی گوید قصور از چشم مخمور تو بود
کانچه بر می آمد از دستش، تمام انجام داد
اینک ای چشمان آتشریز بر آسودگی
دیرپا نبود اگر گردون دو روزت کام داد!
می هراس از آنچه کردی، با تو چشمانی کند
می بر آشوبد فلک کاینک ترا آرام داد
آفت اندامِ افراپی، فریبایی مبین
سوختن، درسی که این آتش به جانِ خام داد



محمود شیربازو

نا صبورم من اینجا
توی این جنگل سیاه و شلوغ
میان اینهمه برگِ دروغ
سرها بر شاخه ها می نالند
ابرها بر چشم خمارم می بارند
نفسم درد دارد
شانه هایم لرز دارد
می خزد پاهایم لنگان لنگان
حجمی از آه و شرر بر دلم شعله کنان
می سو زانند پر و بال من تنها را
می کشاند نگاهم را به هوائی نامعلوم
پُتک بی وقفه عقربه ها
بر سر حس نجیب خاطره ها
می ترکاند این سینهء پر سوز و گداز را
وای از لبهای اندوده به گناه
داد از قوم سر کرده به کاه
کو چه ها وهم زده
ذهن ها سم زده
سبقت گریه از خنده
آه ای جنگل خشک و قدیمی
ای رفیق پیر و صمیمی
کلبهء اجدادی مرا دود ربود
برگهای سبز تو را بباد زدود
من اسیری در این غریبستان
به کجا افتاده ام چنین حیران
نفسم درد دارد
خنده هایم درد دارد



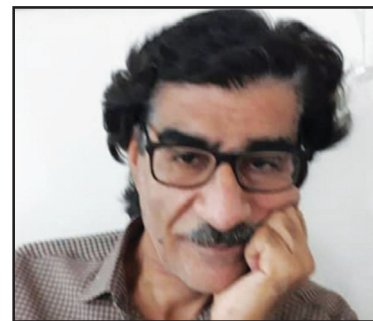
عاطفه مختاری

سیلی سرخ
که بر تن ساحل نشست
دریا لرزید
و موج موج بالا آورد
ماهی سرخ



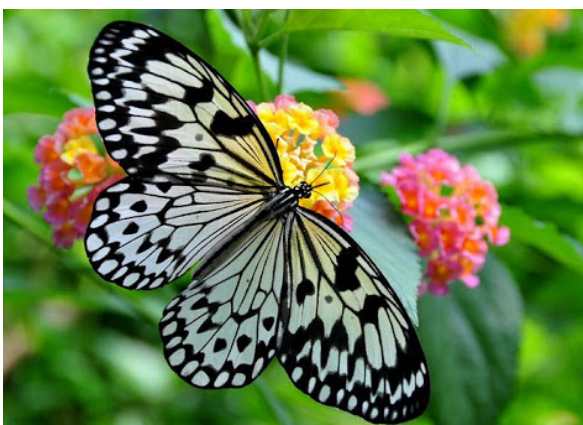
قاسم بغلانی

از پرواز جا ماندم
چشمم مار اگر بود
پوست کنده خود را
رها می کردم و پرواز
پرواز را دوستدارم
چشمم اگر خواب ببیند
نامم را جا بگذارم
و دست های یک فرشته را
آه فرشته
مگر در خواب تو را ببینم
و از کتاب ها
که تو را به آسمان دادند
دوستت دارم که برایت بمیرم
مردن را ببینی
و نمک از لبانت
ملیح بخندی
و لبانت فرشته من
روی زمین به تو نرسیدم
و از پرواز جا ماندم!



ایوب گازر (رضوان)

هر دو عالم فخرشان خون شهید -
این پیام از عرش بر آدم رسید
عاشق جانان نه بیند جانِ خویش -
جان چه باشد در ره جانانِ خویش
ذره ذره خاکِ مامم توتیا -
توتیای چشمِ مردان خدا
زادگان مام و ناموسِ بشر -
عرق و ریشه، استخوان، خونِ پدر
خاکِ مامم کی دهم گیرم ازم -
ذره خاکش هر کجا تاجِ سرم
قصر شیرین، قصر قند و شوشتر -
هر کجا بوی وطن خون جوشتر



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو

